حکمت نامتناهی
نشست بیست و پنجم

دوشنبه ۲۳ خرداد ۱۴۰۱
ساعت ۱۷

انسان زندانی!

یادآوری بعضی از مطالب قبلی:
۱- حکمت می‌تواند معانی مختلف داشته باشد و قطعاً در عرصه‌های گوناگون با معانی متفاوت و شاید متضادی بکار رود. در بحث‌های گذشته توضیح داده شد که هیچ کدام از این معانی را در این حلقه نباید مفروض گرفت. منظور از حکمت در اینجا «اندیشه و نتیجه‌ای» است که بر «عقل غیر مشروط» هر انسانی استوار است. غیر مشروط بودن یعنی عقلی که هیچ پیش‌شرطی مانند «عقل به شرط دین» یا به «شرط غیر دینی!» یا «ضد دینی بودن»، «عقل به شرط حقوق بشر»، «دموکراسی» یا «عقل با هر شرط دیگر» در آن لحاظ نشده است. به عبارت دیگر هر شرطی که پس از عقل ابتدائی و برآمده از آن باشد، مورد قبول است حتی اگر در محدوده و مقطعی خاص عقل انسان حکم به خاموش کردن چراغ عقل بدهد! هر شرطی هم که برآمده از این عقل ابتدائی نباشد و از قبل بر آن تحمیل شده باشد، مردود است چه شرط دین باشد یا شرط خدا و شروط اجتماعی و حقوق و یا ضد آن. منظور از «هر انسانی» یعنی عقل هر کسی برای خودش بدون اتکا به چیزی بیرون از آن و بدون فرض خارج از عقل خود او. بنابر این برای حجت بودن ابتدائی عقل، نیاز به تعلیم و تعلم، فلسفه و دین و یا تقلید و تبعیت نیست و اگر چیزی از اینها معتبر باشد، این اعتبار پس از اعتبار ابتدائی عقل است و باید برآمده از آن باشد. هرکدام از اینها زمانی معتبر است که عقل ابتدائی یک انسان، آن را تشخیص بدهد و از آن بهره بگیرد و بدون این هیچ اعتباری برای هیچ چیز غیر از عقل نیست.

۲- منظور از عقل در اینجا «عقل جامع» است، یعنی عقل ابتدائی انسان و هر چه که برآمده از آن باشد. چه بسیار پیش می‌آید که عقل ابتدائی، انسان را به سوی «خاموش کردن چراغ منطق خشک» و روشن کردن «آتش احساس خالص» سوق می‌دهد و این عقل غیر از عقل خشک در مقابل هر نوع احساس یا هر چیز غیر عقلی است. «عقل ابتدائی و غیر مشروط» همچون «راهبر و مبدأ تمام امور انسانی» است و مواردی مانند «عقل در مقابل احساس و غیر آن» یکی از این امور است و نه تمام آن.

۳- نامتناهی به معنی این است که «هر یک از معارف و دانش‌ها» و «هر ظهور و کنش و رفتار انسان» نمی‌تواند به عینیت کامل دست یابد و هر کدام از آنها می‌تواند «نسبت و بخش و زاویه‌ای محدود» از این حقیقت عینی را دست یابد و پیوسته انسان در این محدودیت زندانی است و این محدودیت همراه و همزاد انسان در این نشئه است. بنابر این از یک سو ما در یک محدودیت بی‌انتها اسیر و زندانی هستیم و از سوی دیگر عینیت، فاصله‌ای بی‌انتها و بی‌نهایت با هر درک و توجه انسان در این جهان دارد. این نگاه اگرچه محدود به مدرسه و مکتب خاصی نیست و بسیاری از نظریه‌ها چنین می‌اندیشند، اما آنچه که اختصاص به این نگرش دارد، کشف و توجه این نکته است که «نسبیت درک انسان» و «فاصله بی‌نهایت با عینیت» تنها در گزاره‌ها و شناخت‌های درجه اول نیست و در گزاره‌های درجه دوم و سوم و غیر آن نیز «ادامه» پیدا می‌کند. چنین چیزی نه تنها به تناقض و پارادکسی منجر نمی‌شود، بلکه «عدم اعتبار مطلق و نسبیت گزاره‌های ناظر» تا «بی‌نهایت» ادامه پیدا خواهد کرد. در این حالت اگرچه بسیاری از ساخت‌های فکری و اعتقادی انسان فرو می‌ریزد اما هیچ نقصی در زندگی عملی و نظری و اعتقادی او ایجاد نمی‌شود.

انسان زندانی و زندان‌های او:

۴- در بسیاری از مکاتب قدیم و جدید از تسلط «تمایلات یا قوای برونی و درونی» بر انسان در مقابل «اراده آزاد و قدرت اختیار مطلق او» صحبت شده است. مکاتب قدیمی بیشتر از یک جبر فلسفی و تسلط تقدیرات مطلقی که بر جهان حاکم است صحبت کرده‌اند و

مکاتب مدرن از «تمایلات غریزی و نیروهای اجتماعی و نیازهای مادی» و بطور کلی از عدم تسلط انسان به دلیل «مقتضیات زندگی انسانی» سخن رانده‌اند. با نگاهی عملی به آنها و در حوزه مقتضیات زندگی -مخصوصاً در دنیای مدرن- و اثری که بر اختیار انسان دارد، این سوال مطرح می‌شود: آیا این «زندگی سخت و مشغول‌کننده» امکان «اختیار و اعمال اراده انسان» را برای بشر امروز باقی می‌گذارد؟

۵- مکاتب روانکاوی که محصول دنیای مدرن هستند، محدوده‌ای از تاثیراتی برخاسته از «قوا و غرائز درونی» انسان را کشف نموده‌اند که از ابتدای زاده شدن، او را به سمت و سوی خاصی هدایت می‌کند و طیفی از تاثیرات عمیق و پابرجا را بر او می‌گذارد، بطوریکه تمام عمر نمی تواند از آن نجات پیدا کند. چنین تاثیراتی زندگی او را به سمت و سویی می‌کشاند که به راحتی برای او قابل تشخیص و تغییر نیست؛ جهانی جدید برای او خلق می‌کند که در آن امور فردی و اجتماعی، خانواده و سیاست، اقتصاد و حتی دیانت و اعتقادات رنگ و بوی خاصی پیدا می‌کند. تاثیر همه آنها بر انسان به صورت کاملاً ناخواگاه و عمیق صورت گرفته و انسان می‌پندارد، این خود اوست که اینها را برگزیده است.

۶- مکاتب چپ اجتماعی که خود را مجهز به تفکر و روش علمی می‌دانند، بر «تاثیر قهری نیازهای انسانی» در زندگی اجتماعی تکیه می‌کنند. آنها «تجسم و نمود این نیازها در طبقات اجتماعی» و لوازم و ابزار آن را عاملی برای «جبر انسان و تاریخ و حیات اجتماعی او» دانسته و بر این اساس، «زندان تاریخ و نبرد طبقاتی» را زندان همیشگی انسان تعیین می‌نمایند. مکاتب مذکور در کنار این تاریخ جبری، انتهایی آزادی‌بخش نیز فرض می‌کنند که انسان در نهایت به آن دسترسی پیدا خواهد کرد.

۷- از سوی دیگر، مجموعه نظریات مدرنی که بر اجبار قطعی -یا اکراه نسبی- انسان به سمت و سویی خاص تاکید دارند. در مقابل «میراث تاریخی بشر امروز» قرار می‌گیرند. میراثی که بر آزادی انسان برای «گزینش فضیلت‌ها» و تبعیت از مکاتب زمینی و ادیان -با تاکید بر ارسال آنها از منابع آسمانی- اصرار می‌نماید. برعکس، این نظریات مدرن، اصل «صدور و پیدایش» بسیاری از این ادیان آسمانی و اخلاقیات منشعب از مکاتب مختلف را بر اساس همین نظریات خود ترسیم می‌نمایند و آن را بجای اتصال به مبدا آسمانی و یا خیرخواهان زمینی، به عوامل اجبار انسان منتسب می‌نمایند. در واقع آنان میراث موجود -یا بخشی از آن را- بنیادهایی می‌دانند که برای توجیه این اجبار و قابل تحمل کردن آن و یا حتی برای تسلط بیشتر، ایجاد شده و چه بسا که نه منبعی آسمانی دارد و نه فضیلتی زمینی.

۸- خلاصه‌ای از مفهوم «حکمت نامتناهی» در بندهای یک تا سه توضیح داده شده است. همچنین در نشست دوم، درباره اینکه «انسان کیست؟» و در نشست بیستم درباره «رابطه و مواجهه او با عینیت» گفتگو شده است. اکنون سوال این است که چنین تصوری از «انسان و رابطه او با جهان» چه نسبت و موضعی در باره مسائل مطروحه بالا دارد؟ آیا اجبار یا اکراهِ او را در

زندگی این جهانی تایید می‌کند؟ بنابر تایید، آنگاه راهی برای رهائی از این زندان هست؟ در هرصورت -حتی در صورت تایید نسبی و غیر قطعی- مکاتب اخلاق و عرفانی، مدرسه‌های انسانی و ادیان آسمانی، بخش مهمی از اعتبار و منزلت خود را -که مدیون آزادی و اختیار انسان است-از دست خواهند داد. در این صورت چه باید کرد؟

۹- نگاه نامتناهی عقلانی به انسان -که آن را حکمت نامتناهی می‌نامیم- در بنیاد خود، انسان را در این نشئه زندانیِ محدودیت تصور می‌کند و این زندان هرگز در این نشئه پایان نمی‌یابد. درباره چگونگی و چرائی این زندان بی‌انتها و ابعاد آن در نشست‌های گذشته گفتگوی فراوان شده است.

۱۰- یکی از بارزترین زندان‌های انسان، محدودیتی است که او در اثر نیازهای طبیعی، غرائز ذاتی، و تمایلات طبیعی پیدا می‌کند، بطوریکه دامنه و وسعت این تمایلات، تمامی زندگی انسان را در بر می‌گیرد و چیزی از آن استثنا نمی‌شود. تاثیر و قدرت این نیازها در ابتدای خود

بسیار آشکار و شفاف است اما در ادامه زندگی، وقتی که نیازها به صورت غیر مستقیم از جائی دیگر سر برمی‌آورند، نشان می‌دهد که کاملاً پنهان و ناخوداگاه شده‌اند. هنر مکاتب جدید فردی و اجتماعی، کشف این محدوده ناخوداگاه است.

۱۱- آنچه در مورد این نیازهای پنهان شده مهم است اینکه؛ بخش بزرگی از «زندگی کمالی و افکار و عقائد» انسان را تحت تاثیر خود قرار داده و به صورت ادعاهایی بیان می‌شود که قالب‌هایی غیر از واقعیت خود را پیدا نموده است. نتیجه اینکه بخش بزرگی از زندگی کمالی انسان و تقریباً تمام زندگی روزمره او در این زندان محدودیت گرفتار می‌شود. چنین نگاهی درست معکوس نگاه متداول مکاتب اخلاقی و فضیلت‌محوری است که تسلط انسان بر غرائز را با تلاشی بسیط و ساده ممکن دانسته و او را به آن دعوت می‌نمایند درحالیکه برعکس نگاه این مکاتب- با نگاهی درست و کامل به امر نامتناهی و زندان‌های متناهی‌گری انسان- درمی‌یابیم که محدودیت‌های غریزی، نیازهای ذاتی انسان و همچنین محدودیت ناشی از آن بر زندگی روزمره و کمالات ثانویه انسان غلبه پیدا نموده است. این مطلب ربطی به اعتقاد به حقانیت ادیان یا عدم آن ندارد چرا که اعتقاد به نزول دین و ارسال رسل به معنی غلبه آنان بر زندگی این جهانی نیست، بلکه مفاهیم و انگاره‌هایی مانند «منجی آخرالزمان» و «آخرت» می‌تواند به این معنی ضروری باشد که قبل از آن‌ها، امکان تسلط ارزش‌ها و اصول نازل شده بر زندگی انسانی پدید نمی‌آید. حتی انگاره‌هایی مانند «عاشورا» و «شهادت» در مقابل «متولیان رسمی دین» به این معنی است که «دیانت غالب بر متن جهان عینی» متفاوت، متضاد و متخاصم با «دیانت حقیقی نازل شده از آسمان» است! همچنین نگاه‌ها و انگاره‌هایی که به صورت سنتی و متداول بعنوان انگاره‌های ضد دین و ضد اخلاق تلقی شده‌اند (همچون افیون بودن آن) در یک «نگاه انضمامی» می‌تواند با اعتقاد به «دیانت و آسمانی بودن» آن جمع شود، چرا که آنچه آسمانی و برحق است در تنازع و جدال با دیانت و اخلاق که «ساخته نیازها، قدرت‌ها و سیاست‌هاست» مغلوب شده و آنچه موجود است افیون انسان و عامل انحطاط و ارتجاع و عقب‌گرد است.

۱۲- روشن است که در اینجا تنها «توضیح تصوری» این مطلب مراد است و بحثی اعتقادی در حقانیت یا عدم آن مراد نیست. در واقع توضیح این تصور است که چگونه «زندان بی‌انتهای انسان» در حکمت نامتناهی -و نه در نگاه رائج دینی یا ضد دینی- ترسیم می‌شود و چه تفاوتی با «نظریات رائج دینی و غیر دینی» دارد.

۱۳- آنچه تا اینجا ذکر شد، تاکید بر نگاه حکمت نامتناهی و «اشتراک» آن با نظریات و مکاتبی است که در بند های ۴ تا ۷ شرح آن گذشت. بنابراین در تاکید بر این محدودیت اشتراک وجود دارد و حکمت نامتناهی نیز واقف بر این است که انسان در زندانی است که ذاتی اوست و حداقل بخش بزرگی از «زندگی کمالی» و تقریباً تمام «زندگی روزمره» او را در بر گرفته و بر اندیشه و نگاه او مسلط است. اما تفاوت و وجوه افتراق در چیست؟

۱۴- اگر چالش‌های حکمت نامتناهی با این نظریات را در سه چالش اصلی خلاصه کنیم، تمام آنها از یک «چالش بنیادین» سرچشمه می‌گیرد: آیا تمام «کاشفان» مدرن و سنتی انسان زندانی، خود «درگیر و اسیر این زندان» نبوده‌اند؟

نتیجه قبول این مطلب این خواهد بود که این نظریات اگرچه در کشف اسارت انسان موفق بوده و او را از دام زندان‌بان و گرفتاری معینی نجات داده‌اند اما در ادامه سیر، خود و پیروان خود را در زندان محدودیت دیگری گرفتار کرده و در «ادامه رهایی انسان» ناموفق و شکست خورده‌اند. مصادیق ابتدائی این شکست در سه مورد -چالش‌های مصداق- قابل ذکر است:

۱۵- اول: هریک از این مکاتب، محدودیت و عاملی را کشف نموده، سپس تمام تاکید، تحلیل و محور نظریه خود را بر آن قرار داده، در واقع هر عامل دیگری را -شاید به صورت غیر مستقیم- نفی کرده‌اند. اما چرا باید در تحلیل عینیت، به انسان تک‌ساحتی اکتفا کنیم و با کشف یک عامل، عوامل دیگر را کنار بگذاریم؟ حتی اگر تمام عوامل کشف شده تا امروز را در یک «نظریه جامع» بگنجانیم، بازهم نسبت به عینیت انسان و زندان‌های او، «بی‌شمار زندان دیگر» وجود دارد که دراثر عوامل دیگر بوده و قابل کشف و توجه است. به عبارت دیگر زندان‌ها و «محدودیت‌های هم‌عرض انسان» همچون ابعاد شناختی هر حقیقت دیگر، بی‌شمار است و هرگز پایان نمی‌یابد.

۱۶- دوم: اما آیا انسان در این جهان و در زندگی این جهانی خود در یک حد از محدودیت و گرفتاری باید بماند و نمی‌تواند ظرفیت خود را فراتر برده و به «مرتبه‌ای بالاتر» صعود کند-حتی اگر هنوز «آزادی و رهایی مطلق» به دست نیاورده باشد؟ حکمت نامتناهی در عین اینکه می‌پذیرد «اسارت انسان» در این نشئه هرگز پایان نمی‌یابد اما آن را به این معنی در نظر نمی‌گیرد که او سیری در این اسارت ندارد، بلکه می‌تواند از یک زندان به زندانی بزرگ‌تر و کامل‌تر منتقل شود و یا برعکس به مرتبه‌ای پائین‌تر سقوط کند. ادعای بزرگ‌تر، این است که حرکت تکاملی انسان به معنی «بازگشت به خویشتن انسانی» یا هر واژه دیگری که گفته شود (مانند رشد و کمال یا استعلا و غیر آن) تنها یک معنی دارد و آن عبارت است از «تغییر زندان انسان به دلیل افزایش ظرفیت وجودی و معرفتی او».

۱۷- بنابر آنچه گذشت حرکت انسان تنها یک «مفهوم حقیقی و عینی» دارد: انسان در سیر زندگی خود می‌تواند به گونه‌ای باشد که «ظرفیت وجودی و معرفتی» خود را افزایش داده و در اثر این افزایشِ ظرفیت، از زندان و محدودیتی که دارد به زندانی بزرگتر، کامل‌تر و عقلانی‌تر صعود کند. این سیر هرگز پایان نمی‌یابد؛ یعنی نه در این نشئه امکان «آزادی و رهایی مطلق» دارد و نه در «بن‌بست ناشی از اسارت» گرفتار می‌شود. تمامی تلاش‌های درست و صادق نظریات جدید و مدرن برای تدوین و تحلیل رفتار انسان در این راستا می‌گنجد و قابل تحلیل است.

۱۸- حکمت نامتناهی برخلاف «نگاه متداول و دیانت رائج» چنین می‌اندیشد که حتی اگر «چکیده آسمان» بر زمین نازل شود، وقتی به این زمین خاکی می‌رسد رنگ این خاک را به خود گرفته، زبان و نحوه ارتباطات آن را به اجبار و به دلیل ذات این جهان می‌پذیرد و بنابراین مجبور است همچون این زندانیان زندگی کند و سخن گوید. همچنین برخلاف «نگرش مرسوم بی‌دینی» معتقد است که اگر انسان و نگرشی در «عمق زمین» گرفتار و اسیر باشد، راه صعود تدریجی او از طریق «زندان‌های متوالی» باز و هموار است.

۱۹- و چالش سوم اینکه: پس از پذیرش تمام آنچه گفته شد و تمامی محدودیت‌های انسان و هر آنچه به عنوان حکمت نامتناهی و هر نظریه دیگر در این جهان و نشئه آن ذکر شده است، این سوال مطرح خواهد شد: آیا «امکان خروج انسان» از این نشئه و تمام مشخصات و تمام محدودیت‌های آن وجود دارد؟

هیچ راهی برای جواب‌های نفی و اثبات در علم و تعقل ذهنی و تجربی برآمده از ذهن وجود ندارد چرا که تمامی آنها ابزارهای این نشئه هستند و چگونه ممکن است از آنها برای شناخت و تحلیل جهان و «ساحتی دیگر» بهره گرفت؟

پایان